

بسم الله الرحمن الرحيم

به قصد جستجو از آرا و انظار کلام صاحب عروه را مطرح کردیم. در عروه شش مسئله مطرح شده و چهار مسئله آن بررسی شد. مانده مورد پنجم و ششم که البته اصل بحث ما همین دو تاست.

حکم پنجم صاحب عروه این بود که اگر در حال اختیار به قاضی غیر جامع شرایط مراجعه شد و قاضی به نفع شخص حکم کرد. این شخص نمی تواند از این حکم قضایی که به نفعش شده است، استفاده کند. حتی اگر آن چه را که این قاضی غیر جامع شرایط گفته حقیق باشد. به عنوان مثال طرف یک نفر ماشینش را گرفت. ایشان هم سریع مدارک را جمع کرد و برد دادگاه یا مثل زمان قدیم رفت نزد روحانی مسجد محله اش یا قاضی ای که مثلا حکومت او را نصب کرده برای قضاوت، اما به هر حال جامع شرایط نیست. و حکم کرد که بر اساس این اسناد این ماشین مال این آقا است و ماشین را بگیرد و به این بدهید. تازه وقتی ماشین را به این آدم می دهند نمیتواند که سوار شود (بر اساس نظر صاحب عروه) این جا بود که اختلاف شد و برخی قبول کرده بودند. و برخی گفته بودند که نه وقتی حقیق هست می تواند بگیرد. و برخی همچون محقق اردبیلی فرموده بود که اگر خود عین مورد حق این آدم هست و عین را پس می گیرند میتواند [تحویل بگیرد] ولی اگر کلی باشد جایی که کسی یک میلیون طلب کسی دارد ولی حریف نمی شود به قاضی غیر جامع رجوع می کند. او هم دستور میدهد که از اموال این آقا یک تومان بردارید و به این آقا بدهید. و از اموال زیادی که دارد یک تومان بر میدارند و به این آقا میدهند این جا می گویند که این اقا نمی تواند تصرف کند. چون جدا کردن مال طلبکار از اموال مدیون یا باید خود شخص (مدیون با رضایت) جدا کند یا یک قاضی مشروعی دستور جدایی این مقدار از اموال را بدهد. اما این جا هیچکدام نیست. اما این جا داستان به این شکل هست که مدیون که خود جدا نکرده و قاضی هم مشروع نیست.....

به هر حال بنا داریم که ببینیم در این حکم پنجم چه حرفها که زده شده است. آقای خوبی نه مثل صاحب عروه نظر میدهد(که بگوید مطلقا نمیتواند) و نه مثل اردبیلی.

آقای خوبی می فرماید که اگر عین باشد از آن زورگو می گیرند و میدهند به این آقا و این آقا با خیال راحت می تواند که استفاده کند این را از عروه قبول نمی کند که نتواند میگوید برای چه نتواند قبول کند؟ حتی اگر دین و کلی باشد. میفرماید اگر حال شده و حال به دینی می گویند که قبلا مؤجل بوده و الان شده حال. یا نه اگر دین مؤجل بوده یعنی دینی که زمان نداشته و گفته که هر وقت داشتی باید بیایی و به من بدهی؛ لذا سه رقم دین داریم: دین مؤجل که هنوز موعده نرسیده و دین مؤجل ولی حال (که وقتش رسیده) و دین معجل (یعنی همین الان است و باید که بدهد) ایشان می گوید اگر دین هست ولی حال است و یا معجل است اشکال ندارد اگر از اموالش هم بردارند و بدهند این ذوالحق می تواند که استفاده کند. می گوید که خوب به چه مجوز از اموالش جدا کردند؟ جواب میدهم بالاخره این آقا در اموال او حق دارد یا نه؟ فرض کنید یک ماشین خریده این آقا، آن شخص هم در انبارش صد عدد از این ماشینها را دارد. ایشان هم شکایت می کند نزد قاضی غیر جامع قاضی هم می گوید بروید بنگاه این شخص و طبق مشخصات ماشینی که این آقا خریده ماشینی جدا کنید و به این آقا بدهید. می گویم چون کلی است خودش باید جدا کند که ما هم می گویم اگر خودش می خواست جدا کند، جدا می کرد. فرض هم این است که این اقا ماشین را خریده و دروغ نمی گوید و عند الله راست هم می گوید، چرا نتواند که از این ماشین استفاده کند؟! این قاضی غیر جامع وضعیتش از وضع تقاص که بدتر نیست. یعنی کسی طلب شخصی دارد و حریف هم نمی شود ولی از یک طریقی میتواند که به حقیق برسد. مقاله ای دارم مبنی بر این که تقاص تا کجا جایز است. نهایت این است که شرطش این است که حریف نشود. ابتدا به ساکن سریع نرود سراغ مال مردم. یا احتیاط کنیم و بگوییم که یک اذن هم از فقیر هم بگیرد. این جا می خواهد حقیق را استنفاذ کند.

بدون حکم این قاضی هم می تواند استنفاذ کند البته حکمش غیر جامع هست و ارزشی ندارد عملا دارد استنفاذ می کند. پس صاحب عروه که می گفت اصلا نمی تواند به حکم این قاضی بگیرد حق ندارد. (سحت است) آقای اردبیلی کمی راه را باز کرد و فرمود اگر عین خارجی را طلب دارد و یک ماشین مشخصی را طلب دارد و همان را به او دادند ولی نروند که از اموالش جدا کنند. آقای خویی می گوید حتی از اموالش هم می شود جدا کرد. به شرطی که وقت طلب رسیده باشد. والا طلبی که یک سال دیگر است که از الان که نمی توانند که جدا کنند. لحلول اجله....

اگر بخواهیم دآوری کنیم شاید ممکن است که حرف آقای خویی یا اردبیلی را شاید که قاعده تایید کند ولی این جا مشکل عمده ای که داریم این است که روایت ابن حنظله است. روایتی که امام فرمودند اگر به قضات اهل تسنن یا قضاتی که خودتان دارید ولی جامع شرایط نیستند مراجعه کردید آن چه را که می گیرید، یعنی همان محکوم له سحت است و آن کان محقا. این ها به اطلاق این روایت تمسک می کنند. حال یا این مورد عین خارجی باشد یا کلی فی الذمه که بعد جدا کنند اطلاق این روایت است که به مثل صاحب عروه شهادت داده است. آقای خویی دو جواب به این اطلاق میدهد. یا بگویند که به متمسک به اطلاق .

می گوید اولاً که روایت ضعیف السند است. البته نظر ما نظر مشهور هم هست که گفته می شود مقبوله ابن حنظله. ولی ایشان می گوید که من قبول ندارم به علاوه می گوید که دلالت روایت مورد ما را در بر نمی گیرد. میفرماید چون امام فرمودند که اگر به قاضی جور مراجعه کردید و به نفع شما حکم کرد آن چه را می گیرید سحت است. پس در واقع آن چه را که ما می گیریم باید که سحت باشد و مانحن فیه کجاست؟ آن جایی است که آخذ حق دارد حال یا عین خارجی است یا کلی است ولی وقتش رسیده بود به زور جدا کردند و به ما دادند. ایشان می گوید که این سحت نیست. چون سحت در لغت دو معنا دارد. ایشان می گوید این من این شما این هم لغت. سحت در لغت دو معنا دارد یک: ما لا یحل کسبه؛ مثلاً اجر کاهن اجر ساحر یا اجرت زن کذا.... که در روایت داریم که اجر الکاهن سحت اجر الساحر سحت.... اجر المغنیه سحت. ثمن غنا لا یحل کسبه یا پول در ازاء کفالت لا یحل به این پول گفته شده سحت. معنای دیگر سحت خود پدیده های خارجی که خبیث است مثل شراب مثل عذره مثل خوک. چیزهایی که خبیث الذات است یعنی محرمان. پس چیزهایی که نمی شود بدست آورد و دوم پول اعیان خارجی که خبیث الذات است. حال سوال می کنیم کسی که طلب یک نفر دارد و ماشینش را بر میگردداند به حکم قاضی غیر جامع یا به حکم دادگاه لاهه ولی حق را بر گرداندند تصور کنید یک کشتی مربوط به جمهوری اسلامی مصادره شده بود و یک دولت قلدن گرفته بود شکایت شد و کشتی را برگرداندند به جمهوری اسلامی البته این جا فرض اضطرار است و ایشان در فرض اختیار دارد مطرح میکنند. آیا این جا میتوان گفت که این سحت است؟ که البته سحت هم قرار شد که ما لا یحل کسبه یا چیزی که خبیث الذات باشد. بحث این است که این ماشین خودش هست و تادیروز یک قلدن پیدا شد و ماشین را از شما گرفت. حالا قاضی ماشین را از او پس گرفت و به شما داد و ما بگوئیم که سحت است! اصلا لغت به این سحت نمی گوید ببینید ملکیتش که خارج نشده. این زورگو که ماشین را گرفت و قاضی ماشین را پس گرفت و داد به نوالحق آیا این ماشین از ملکیت خارج شده هیچکس نباید که جرات کند که این را بگوید. همین که اطلاق ملکیت سلب نشده بحث سحت بر این قضیه صدق نمی کند.

ببینید ما چند نکته با آقای خویی داریم: اولاً در خصوص سند ما اختلاف با ایشان داریم. اصلا نمی دانم که غیر از ایشان کسی این روایت را ضعیف می داند یا نه؟ نزدیک به اتفاق روایت را قبول دارند. این روایت در فقه سیاسی خیلی به کار می آید. البته این بحث مبنوی است و هر کسی بر مبنای خودش. اما این که ایشان فرمود که اگر سند را قبول کنیم روایت به درد مورد ما نمیخورد یعنی جایی که طرف نوالحق است. و اگر به دادگاه غیر جامع رجوع می کند فقط می خواهد که به حقتش برسد ایشان می فرماید که روایت مربوط به این جا نیست چون کلمه سحت این جا نمی آید. سحت دو معنا دارد و این دو معنا این جا صادق نیست دوست دارم نکاتی را دقت کنید. اولاً در خود عبارت ایشان شما اهل دقت هستید انشاءالله یک معنای سوم برای سحت پیش می آید به نام انتقال علی وجه المحرم انتقال غیر از ما لا یحل کسبه است چنانچه غیر از خبیث الذات است. یعنی در همین عبارتی که همین جا دارد می گوید سحت مال از غیر علی وجه المحرم بعدمی گوید فان معنا ما لا یحل کسبه ولی اشکال این است که ما لا یحل کسبه به خود آن پول می گویند. به خود آن عوض می گویند نه به انتقال غیر مشروع. لذا سه چیزی می شود: ما لا یحل کسبه، انتقال محرم، اعیان خبیث الذات. نکته ای که دوست دارم روی آن معطل شویم ما باید رسالت لغویون را

بدانیم که چیست. امروزها می گویند که در فلسفه لغت باید که این مطلب بحث شود. اصلا لغویون جناب دهخدا، مرحوم عمید، مرحوم دکتر معین این ها اصلا برای ما چه کار می کنند؟ ابن فارس یک کار میکند فیومی یک کار می کند راغب یک کار مخصوص به خود را در لغت دارد. زبیدی فیروز آبادی با این که همه لغوی اند و کتاب هم کتاب لغت است ولی هریک شاخصه خاص خود را دارند. لذا اگر شما ریشه کلمه را می خواهید بدانید نباید بروید لسان العرب را ببینید. باید مصباح را ببینید برای تتبع لغت باید بروید سراغ تاج العروس و امثال ذلک یا قاموس الرجال. اگر می خواهید در لغت اجتهاد پیدا کنید، مخصوصا لغات قرآنی باید بروید سراغ راغب اصفهانی اگر بخواهید با روایات اهل تسنن آشنا شوید باید بروید سراغ ابن اثیر و برای شیعه بروید سراغ مجمع البحرین لغت بسیاری از وقتها حدجستجوی خود را می گویند.

ما نمیتوانیم به دو معنی از یک لغت ادعا کنیم که معنی دیگری وجود ندارد. این جا شما باید استعمالات عرف و عرب و ... را در نظر بگیرید. این مثل معانی حروف چاره مثل افعال ناقصه یا افعال دو مفعولی که این ها دامنه وسیع دارد. علم را که متوقف نکردند به یک زمان خاص که نشود آن را در زمان های مختلف توسیع داد. آیا آن ها حق داشتند که اضافه کنند آیا ما حق نداریم که اضافه کنیم؟ به هر حال باید که مستند باشد. به عبارتی لغت آن چه را که دیده است می گوید. حالا اگر کسی مورد سومی را پیدا کرد مثلا در همین بحث مقبوله ابن حنظله امام سحت را به چیزی معنا می کنند که نه غیر ملک است که بگوییم ما لا یحل کسبه و نه خبث ذاتی دارد به هر حال چیزی است. یعنی امام به مالی که فرایند غیر شرعی را طی کرده اطلاق سحت کردند. حالا بگوییم که نه فیومی نگفته است لسان العرب نگفته است. امام صادق فرمودند. ببینید این یک نکته است لغت اگر شما پیدا کردید بین واجد و نافی نیست شما اگر سلسبیل آشنا باشید من معنای جدیدی برای علی آوردم که علی للاحاطه. کل آیات یطوف علیهم یا یدور علیهم یعنی احاطه و این قضیه در هیچیک از کتب لغت نیامده است. استعلا هم در این جا معنا ندارد و معنای مجازی آن هم ضد لطف است. آیا ابن هشام که نگفته خواسته نفی کند؟ یا ادعای من شود ادعای واجد و ادعای ابن هشام می شود ادعای غیر واجد در باب شهادت می گویند اگر یک بینه مدعی دیدن است دو تا بینه می گویند که ما ندیدیم ولی نفی هم نمی کنند می گویند شهادت واجد مقدم است بر شهادت غیر واجد بلکه اگر یکی واجد است و دیگری نافی آن جاست که تعارض پیش می آید مثل به شرط شی و لای بشرط شی است نه به شرط شیء و به شرط لا. تمام لغت ها این طوری است اگر کسی بتواند که پیدا کند چه اشکال دارد حالا یا معنای سوم یا چهارم. این است که آدم می خواهد که یک عمر از لغت استفاده کند باید که این ها را بداند مثل نحو است ما سه سال نحو می خوانیم ولی آقایان نمی آیند که فلسفه نحو را بیان کنند. در حالی که کسی که فلسفه نحو را بداند اصلا نگاه و استنباطش عوض می شود. مثلا در نحو یک بحثی که باید شود این که این تعلیل های نحوی چقدر اعتبار دارد. نحو قیاس بردار هست یا نیست. این که بگوییم یک شان داریم یک نادر داریم ... این ها یعنی چه؟ این ها درست است یا نه؟ چگونه ما باید که معنا را بدست بیاوریم؟ بحثهای دیگری هم هست مثل تاریخ یا رئوس ثمانیه البته فلسفه اعم است. خوشبختانه اصول فقه ما یک مقدار زیادی فلسفه فقه را جبران می کند. و اگر اصول فقه نبود فقیه بیچاره بود. یا فلسفه لغت این ها را عرض کردم که یک مطالعاتی را داشته باشید. و اما آخرین نکته و آن این که جناب آقای خویی ما با یدکه از امام صادق متابعت کنیم یا امام صادق از ما؟

امام صادق علیه السلام حجت مطلق خدا فرمودند: این جا سحت است نهایتا شما بگو سحت شرعی حتی اگر فلسفه و دلیل آن را هم نفهمیم.

جواهر یک کلمه زیبایی داشت و می گفت: فی حکم السحت. علمای ما می گویند که شارع می تواند تصرف موضوعی کند. مثلا بگوید که فلان چیز را من شراب تصور کردم ولو عرف و لغت نگویند. و این به گونه ای تصرف موضوعی است آیا با همه این احوال می گویند که روایت بر سحت دلالت ندارد؟ اگر این روایت را بخواهیم که جواب دهیم باید به گونه ای دیگر جواب دهیم این حکم حکم پنجم بود.

انشالله که حکم ششم در جلسات بعد.

والحمد لله رب العالمین.

